



نگاه به پایین‌تر از خود

رمز آرامش

فی الکافی، عن الصادق (علیه‌السلام) قال لِحمران بن أعین، یا حَمْرانُ! انْظُرْ إلی مَنْ هُوَ دُونُکَ فی الْمَقَدَّرَةِ وَ لا تَنْتَظِرْ إلی مَنْ هُوَ فَوْقَکَ فی الْمَقَدَّرَةِ فَإِنَّ ذَکَ اَفْتَنَ لَکَ بِمَا قَسَمَ لَکَ وَ آخَرُی اَنْ تَسْتَوْجِبَ الرِّبَاةَ مِنْ رَبِّکَ عَزَّ وَ جَلَّ ^(۱) امام صادق(ع) (به حمران بن اعین (برادر بزرگ جناب زراره) فرمود: ای حمران به کسانی که پایین‌تر از تو هستند و توانایی آنها از شما کمتر می‌باشد توجه کنبد و به بالاتر از خود هر گز توجه نداشته باشید، اگر چنان کنی به آنچه در دست داری قناعت خواهی کرد. در این صورت عایدتگی زیادی از سوی خداوند، پیدا خواهی کرد.

این روایت معروفی است، در آن، کم تدبّر می‌شود! بهتر است بگوییم به آن، کم عمل می‌شود!

فرمود: ای حمران! به کسی که در امکانات دنیوی پایین‌تر از توست، نگاه کن! اگر نگاه ما به کسانی باشد که از ما برتر، بالاتر، راحت‌تر، مرفه‌تر و برخوردارتر و سالم‌ترند، آلاّ! زندگی تلخ خواهد شد؛ ثانیاً: انسان تشویق خواهد شد به اینکه بر زخارف دنیایی خودش بیفزاید.

این یک دستور حکیمانه‌ای است که تودهٔ مردم به آن توجه نمی‌کنند! فرد نَگاه می‌کند، می‌بیند فلان کس اینطور خانه‌ای، اینطور امکاناتی، اینطور خودرویی دارد، دل او هم به دنبال چنین وضعی است، قناعت به وضع خودش از او گرفته می‌شود.

این، اَفْت بزرگی است، علاجش همین است که نگاه کنید به کسی که پایین‌تر از شمامست، اگر می‌بینید کسانی درآمدشان چند برابر شمامست، شما نگاه کنید به آن کسی که درآمد او بسیار کمتر از شمامست؛ شما خانه دارید، خودرو دارید، وسائل زندگی دارید، براحتی از مهمان پذیرائی می‌کنید، او چنین امکاناتی ندارد، حتی توانائی پذیرائی از مهمان نیز برایش نیست.

عین همین دیدگاه، در مورد مسائل جسمی، سلامت و بیماری وجود دارد، تا انسان بیماری جزئی‌ای پیدا می‌کند، اعتراض می‌کند، گاهی ناشکری می‌کند!

ببینید کسانی را که از شما ناتوان‌ترند، مریض‌ترند، شما نسبت به آنها خوبید؛ به آن کسی که کمتر از تو دارد، به او نگاه کن!؛ اگر جملهٔ دوم را حضرت نِمّی فرمود، شاید از مفاد جملهٔ اوّل این معنا فهمیده می‌شد، لکن تأکیداً ذکر فرمود برای اینکه در ذهن من و شما جایگیرد؛ به پایین دست خودت نگاه کن و به بالادستِ خودت نگاه نکن! نظر به بالادست، هوس تو را، حرص تو را بیشتر می‌کند، قناعت تو را کم می‌کند، تو را وادار به ناشکری و ناسپاسی خدا، متعال می‌کند. اگر نگاه تو به مادیون بود نه به مافوق، این، نافع‌تر است برای اینکه به آنچه قسمت تو شده است، قانع باشی.

قناعت که کنزِ لافتنی، واقعاً چیز خوبی است، وقتی قناعت کردی، به آنچه داری شکر کردی، خود این موجب می‌شود که مستوجب لطف و زاید از جاهد نفوس و زیاده از ضررند بیرون آماندند.

حسی خود را دستهبندی و کلبت‌یابی می‌کند و به درک ابتدایی می‌رسد که

گام نخست ادراک کلی و حقایق است. این قوه در فرآیندی رشد می‌کند و چون از قوای نوری بشر است تنها معنویت است که آن را می‌پروراند و رشد می‌دهد. یافته‌های حسی تنها ابزارهای نخست حرکتی آن است و آنچه در ذات آدمی نهان است همانند نوری ضعیف است که نیازمند سوخت مناسب می‌باشد تا شعله‌ور شده و گر بگیرد.

هنگامی که در مسیر کمالی پرورش یافت آن نور است که قوت و توان می‌گیرد و نه‌تنها درون آدمی را بلکه بیرون او را روشن می‌کند و چون منور است، به طور ذاتی ظاهر و روشن و روشنگر چیزهاست. اینگونه است که هم خود آدمی را روشن می‌کند و وی را به حقایق ذات آشنا می‌گرداند و درک درستی از نفس و خود به انسان می‌دهد و هم می‌تواند چیزهای دیگر را روشن و حقایق آنها را آشکار سازد. از این رو می‌توان گفت بصیرت، نوعی است که جان آدمی را به حقیقت خود و حقایق دیگر آشنا می‌سازد و همانند نور لیزر از پوسته گذشته در جان و درون آدمی سیر می‌کند و آن را به آدمی می‌شناساند. بر این اساس اگر کشف غطا شود و پرده‌ها فرو ریزد برای اهل بصیرت تفاوتی نمی‌کند؛ زیرا عینکی ذات بر چشم دل دارد که از پرده‌های ضخیم ادراش و حتی فرامادی عبور می‌کند و حقیقت هر چیزی را به وی نشان می‌دهد.

اگر امیرمومنان علی(ع) می‌فرماید: لو کشف الغطاء لما ازددت یقینا، همه این پرده‌هایی که بر کنه ذات یک چیز و یا همه پرده‌های عالم نسبت به همه مراتب یک چیز کنار رود بر یقین من افزوده نمی‌شود، از آن روست که ایشان به مسئله یقین اشاره می‌کنند. آنچه در این روایت متعین بر آن تأکید و تکیه شده است عدم افزایش یقین است. اگر برای یقین سه مرتبه علم‌الیقین، عین الیقین و حق‌الیقین قائل شویم آن حضرت در مقام سوم است که مقام اهل بصیرت کامل است، که همه پرده‌های حقایق ادراش در همه مراتب آن به کنار رفته است و نسبت به همه‌بصیرت یقین حقی دارد.

یقین حقی مرتبهای است که پروانه خود را به آتش زده و آتش شده است. کسی که خود آتش شده است دیگر دو چیز نیست. به این معنا که ما نمی‌توانیم آتش را از آتش جدا کنیم و تکنیکی قائل شویم، امام مومنان (علی) می‌فرماید من در آن مرتبه هستم که اگر همه پرده‌های ظاهری یک چیز و پرده‌های ظواهر همه‌چیز در همه مراتب حقیقت از میان برداشته شود بر یقین حقی من افزوده نمی‌شود؛ زیرا او خود را از آتش وجود الهی زده است و به یگانگی رسیده است. او دیگر در مقامی نیست که برای حقایق باشد و یا گفته شود که از ورای حقایق به حقیقت و یا حقایقی می‌نگرد؛ بلکه او در مقام: اِنه‌الْحَق نَشسته است. در این مقام، هستی یگانه است و همه‌چیز حق است و چون حق خداست پس تنها خداست که حق است و چون تنها خدا حق است پس اگر کسی حق را در همه هستی می‌بیند دیگر

گفت: این روزها آقا به قم تشریف آوردند. من ماجرای زندگی‌ام را طی نمایم، خدمت ایشان توضیح دادم. نامه من به دفتر معظم له سپرده شد. نامه افراد اورزانی در اولویت قرار گرفت! من نیز چون چنین وضعی داشتم، مورد لطف قرار گرفتم! این برخورد برای من خیلی شیرین بود. انسان با این رفتارها به یاد اولیای الهی می‌افتد.

گفت: چگونه از خورشید، علی شیرازی، ج ۸، ص ۱۱۸) * دکتر وحیدی

استفتاء

از رهبر معظم انقلاب اسلامی

افتتاح حساب به نیت جایزه

س. باز کردن حساب قرض‌الحسنه در بانک‌ها به نیت برنده شدن جوایز آنها چه حکمی دارد؟

ج. اشکال ندارد.

معارف

در مطلب حاضر نویسنده با تشریح مفهوم بصیرت از لحاظ لنوی و اصطلاحی راه‌های رسیدن به مقام بصیرت و یقین از دیدگاه قرآن را بررسی کرده است.

مفهوم‌شناسی‌بصیرت

بصیرت هرچند که از واژه بصر و مرتبط با بینایی و دیدن و نگرستن از راه ابزار حسی چشم گرفته شده و هم‌خانواده آن می‌باشد ولی در کاربردهای عربی و قرآنی معنایی فراتر از آن را در بر می‌گیرد. از این رو در معنای عقیده قلبی، شناخت، یقین، زیرکی، عبرت (لسان‌العرب، امین‌ظفر ج ۳ ص ۴۱۸) و رویت شهودی و دیدن باطنی به کار رفته است.

این گونه است که این واژه از قابلیت اعطاف‌پذیری برخوردار می‌باشد و توانایی بیان معنای دقیق و لطائف معنوی وحقایق آسمانی را دارا می‌شود. بنابراین عارفان و اهل تصوف اِسن واژه را در کاربردهای قرآنی در معنای لطیف و بلندی به کار می‌برند که بیابگر مقامات عالی تعالی روح انسانی و کمال معنوی اوست. موسوعه کشف اصطلاحات الفنون که دانشنامه‌ای به زبان عربی در بیان اصطلاح هر واژه در علوم و فنون مختلف است در ذیل واژه بصیرت می‌نویسد: بصیرت در اصطلاح عبارت از قوای در قلب شخص است که به نور قدسی روشن و منور شده و شخص به وسیله آن می‌تواند حقایق امور و چیزها را درک کند. نقش بصیرت در دیدن و ادراک حقایق همانند نقش چشم ظاهری در دیدن صورت‌ها و ظواهر چیزهاست.

به این معنا که شخص با چشم ظاهر حسی می‌تواند ظاهر اشیا و چیزها را دیده و نسبت به آنها شناختی به دست آورد. هر شخصی غیر از چشم ظاهر دارای قوه نورانی و معنوی است که با آن می‌تواند حقایق و باطن و چیزها را ببیند و ادراک کند و از ظاهر و پوسته تجاوز و به حقایق آن درآید. همان‌گونه که چشم ظاهری قوای حسی است که در یک فرآیند به طور طبیعی تربیت می‌شود و رشد می‌یابد، قوه باطنی بصیرت نیز این گونه است که می‌بایست تحت تربیت و پرورش قرار گیرد و ریزد کند تا بتواند حقایق و باطن اموری را بنگرد که در حالت عادی و معمولی غیرقابل دیدن است. البته نویسنده کتاب ترتیب‌العلمین از زاویه دیگری به مسئله می‌نگرد و پا را از وظیفه اصلی خود که بیان واژه در بستر لغوی و زبان‌شناسی است فراتر

مقام‌بصیرت و راه‌های رسیدن به آن

می‌نهد و از دیدگاه علوم عالی‌تر به این اصطلاح می‌نگرد. وی در تعریفی، بصیرت را به معرفت و شناخت و با اعتقادی حاصل شده در قلب نسبت به امور دینی و حقایق امور معنا می‌کند. (ترتیب‌العلمین ج ۱ ص ۱۶۶ ذیل واژه بصر) از نظر وی هر شناخت و با اعتقاد نسبت به امور دینی و یا حقایق امور به معنای بصیرت یافتن است. این معنا در حقیقت واگویی معنای پیشین به شکلی دیگر است. نویسنده ترتیب‌العلمین کوشیده است تا بیان کند که بصیرت نوعی ادراک قلبی و شناخت شهودی نسبت به باطن چیزهاست. هرچند که وی نخست آن را در دایره امور دینی معنا می‌کند ولی به شتاب از آن استدراک کرده و با افزودن قید حقایق امور دایره تنگ پیشین را فرومی‌ریزد و به معنای واقعی سوق می‌دهد.

بصیرت در اصطلاح و کاربردهای قرآنی چنان‌که از آیات به دست می‌آید نوعی ادراک و شناخت شهودی نسبت به باطن و حقیقت چیزهاست. این ادراک شهودی و شناخت باطنی با ابزار و قوهای باطنی به دست می‌آید که در جان و نهاد آدمی سرشته شده است. آدمی با آن، یافته‌های

اهل جهاد که از سوی خداوند به عنوان مجاهد شناخته شده‌اند نیز اهل بصیرت هستند، آنان کسانی‌اند که در دو جهاد نفس و جهاد بیرون موفق بوده و از جهاد اکبر و اصغر سربلند بیرون آمده‌اند.

حسی خود را دستهبندی و کلبت‌یابی می‌کند و به درک ابتدایی می‌رسد که گام نخست ادراک کلی و حقایق است. این قوه در فرآیندی رشد می‌کند و چون از قوای نوری بشر است تنها معنویت است که آن را می‌پروراند و رشد می‌دهد. یافته‌های حسی تنها ابزارهای نخست حرکتی آن است و آنچه در ذات آدمی نهان است همانند نوری ضعیف است که نیازمند سوخت مناسب می‌باشد تا شعله‌ور شده و گر بگیرد. هنگامی که در مسیر کمالی پرورش یافت آن نور است که قوت و توان می‌گیرد و نه‌تنها درون آدمی را بلکه بیرون او را روشن می‌کند و چون منور است، به طور ذاتی ظاهر و روشن و روشنگر چیزهاست. اینگونه است که هم خود آدمی را روشن می‌کند و وی را به حقایق ذات آشنا می‌گرداند و درک درستی از نفس و خود به انسان می‌دهد و هم می‌تواند چیزهای دیگر را روشن و حقایق آنها را آشکار سازد. از این رو می‌توان گفت بصیرت، نوعی است که جان آدمی را به حقیقت خود و حقایق دیگر آشنا می‌سازد و همانند نور لیزر از پوسته گذشته در جان و درون آدمی سیر می‌کند و آن را به آدمی می‌شناساند. بر این اساس اگر کشف غطا شود و پرده‌ها فرو ریزد برای اهل بصیرت تفاوتی نمی‌کند؛ زیرا عینکی ذات بر چشم دل دارد که از پرده‌های ضخیم ادراش و حتی فرامادی عبور می‌کند و حقیقت هر چیزی را به وی نشان می‌دهد.

یقین حقی

اگر امیرمومنان علی(ع) می‌فرماید: لو کشف الغطاء لما ازددت یقینا، همه این پرده‌هایی که بر کنه ذات یک چیز و یا همه پرده‌های عالم نسبت به همه مراتب یک چیز کنار رود بر یقین من افزوده نمی‌شود، از آن روست که ایشان به مسئله یقین اشاره می‌کنند. آنچه در این روایت متعین بر آن تأکید و تکیه شده است عدم افزایش یقین است. اگر برای یقین سه مرتبه علم‌الیقین، عین الیقین و حق‌الیقین قائل شویم آن حضرت در مقام سوم است که مقام اهل بصیرت کامل است، که همه پرده‌های حقایق ادراش در همه مراتب آن به کنار رفته است و نسبت به همه‌بصیرت یقین حقی دارد. یقین حقی مرتبهای است که پروانه خود را به آتش زده و آتش شده است. کسی که خود آتش شده است دیگر دو چیز نیست. به این معنا که ما نمی‌توانیم آتش را از آتش جدا کنیم و تکنیکی قائل شویم، امام مومنان (علی) می‌فرماید من در آن مرتبه هستم که اگر همه پرده‌های ظاهری یک چیز و پرده‌های ظواهر همه‌چیز در همه مراتب حقیقت از میان برداشته شود بر یقین حقی من افزوده نمی‌شود؛ زیرا او خود را از آتش وجود الهی زده است و به یگانگی رسیده است. او دیگر در مقامی نیست که برای حقایق باشد و یا گفته شود که از ورای حقایق به حقیقت و یا حقایقی می‌نگرد؛ بلکه او در مقام: اِنه‌الْحَق نَشسته است. در این مقام، هستی یگانه است و همه‌چیز حق است و چون حق خداست پس تنها خداست که حق است و چون تنها خدا حق است پس اگر کسی حق را در همه هستی می‌بیند دیگر

تأثیر اعتقاد به ابدیت

مرحوم فروغی در جلد دوم کتاب آیین سخنوری، سخنرانی‌ها و خطابه‌های بزرگی را که در دنیا ایراد شده، ترجمه کرده است. در بین آنها چند خطابه از ویکتور هوگو نویسنده فرانسوی است. هوگو در یکی از خطابه‌های خیلی عالی‌اش می‌گوید: راستی اگر انسان اینطور فکر کند که عدم است و بعد از این زند دنیا نیست، نیستی مطلق است، دیگر اصلاً برای او زندگی ارزشی نخواهد داشت. آن چیزی که زندگی را برای انسان گوارا و لذت‌بخش می‌سازد، کار او را مفرح می‌سازد، به دل او حرارت و گرمی می‌بخشد، افاق (دید) در انسان را خیلی وسیع می‌کند، همان چیزی است که دین به انسان می‌دهد، یعنی اعتقاد به ابدیت، اعتقاد به خلود، اعتقاد به بقای بشر، اعتقاد به اینکه تو ای بشر! فانی نیستی و باقی خواهی بود، تو از این جهان بزرگ‌تری. این جهان برای تو یک آشیان کوچک و موقتی است. این جهان فقط یک گاهواره است، برای دوران کودکی تو است، دوران بیشتر دوران دیگری است.^(۱)

۱- انسان و سرنوشت، شهید مرتضی مطهری(ره)، ص ۱۰۵

معارف

آنچه آدمسی را نمی‌گذارد تا از قوه بصیرت خویش سود برد و آن را تقویت و از نور روشننگر آن بهره‌گیرد غفلت است که به معنای نادیدن چیزی است که در نزد انسان است.

حق نمی‌ماند که با فرو افتادن پرده‌ای آشکار شود.
قرآن و اهل بصیرت
از نظر قرآن همه، اهلیت آن را دارند که اهل بصیرت شوند و این قوه و استعداد در نهاد بشر نهاده شده است. هرکسی در نهایت اهل بصیرت کامل خواهد شد. با این تفاوت که اهل بصیرت در اصطلاح خاص عارفان تنها کسانی هستند که پیش از مرگ و یا قیامت صفرا و کبرای خویش اهل بصیرت شوند. مرگ به عنوان قیامت صفرای اجباری هرکسی موجب می‌شود تا پرده‌ها که بر چشم انسان است (پرده آیه ۷) برداشته شود و آدمی حقیقت و باطن هر چیزی را چنان که هست ببیند.(آیه ۴) در قیامت کبرای اجباری نیز هر کسسی با جلال و جمال خداوند دیدار می‌کند و فراتر از حقایق چیزها به حقیقه الحقایق یعنی باطن و کنه هر حقیقی که خداوند است می‌رسد و آن را ادراک می‌کند. این همان زمانی است که خداوند می‌فرماید: لَمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ! امروز از آن کیست؟ و چون هیچ کسی نیست تا پاسخ گوید، خود می‌گوید: از آن خداوند یگانه قهار است. در آن زمان است که خداوند به حقیقت یگانه خود بر هستی، تجلی قهاری می‌کند و همه چیز در حقیقت او محو و فانی می‌شود. عارفان حقیقت و حقایق، با توجه به آیات قرآن به قیامت صفرا و کبرای دیگری نیز قائل هستند که همان قیامت صفرا و کبرای اختیاری است. از این رو برخی از مومنان و عارفان با آنکه در میان زندگان هستند قیامت صفرای آنان برپا شده است و مرگ اختیاری آنان را دربر گرفته است و انتقال اجباری را خود پیش از مرگ در همین دنیا تجربه می‌کنند و این‌گونه است

مقام‌بصیرت و راه‌های رسیدن به آن

اهل جهاد که از سوی خداوند به عنوان مجاهد شناخته شده‌اند نیز اهل بصیرت هستند، آنان کسانی‌اند که در دو جهاد نفس و جهاد بیرون موفق بوده و از جهاد اکبر و اصغر سربلند بیرون آمده‌اند.

حسی خود را دستهبندی و کلبت‌یابی می‌کند و به درک ابتدایی می‌رسد که گام نخست ادراک کلی و حقایق است. این قوه در فرآیندی رشد می‌کند و چون از قوای نوری بشر است تنها معنویت است که آن را می‌پروراند و رشد می‌دهد. یافته‌های حسی تنها ابزارهای نخست حرکتی آن است و آنچه در ذات آدمی نهان است همانند نوری ضعیف است که نیازمند سوخت مناسب می‌باشد تا شعله‌ور شده و گر بگیرد. هنگامی که در مسیر کمالی پرورش یافت آن نور است که قوت و توان می‌گیرد و نه‌تنها درون آدمی را بلکه بیرون او را روشن می‌کند و چون منور است، به طور ذاتی ظاهر و روشن و روشنگر چیزهاست. اینگونه است که هم خود آدمی را روشن می‌کند و وی را به حقایق ذات آشنا می‌گرداند و درک درستی از نفس و خود به انسان می‌دهد و هم می‌تواند چیزهای دیگر را روشن و حقایق آنها را آشکار سازد. از این رو می‌توان گفت بصیرت، نوعی است که جان آدمی را به حقیقت خود و حقایق دیگر آشنا می‌سازد و همانند نور لیزر از پوسته گذشته در جان و درون آدمی سیر می‌کند و آن را به آدمی می‌شناساند. بر این اساس اگر کشف غطا شود و پرده‌ها فرو ریزد برای اهل بصیرت تفاوتی نمی‌کند؛ زیرا عینکی ذات بر چشم دل دارد که از پرده‌های ضخیم ادراش و حتی فرامادی عبور می‌کند و حقیقت هر چیزی را به وی نشان می‌دهد.

یقین حقی

اگر امیرمومنان علی(ع) می‌فرماید: لو کشف الغطاء لما ازددت یقینا، همه این پرده‌هایی که بر کنه ذات یک چیز و یا همه پرده‌های عالم نسبت به همه مراتب یک چیز کنار رود بر یقین من افزوده نمی‌شود، از آن روست که ایشان به مسئله یقین اشاره می‌کنند. آنچه در این روایت متعین بر آن تأکید و تکیه شده است عدم افزایش یقین است. اگر برای یقین سه مرتبه علم‌الیقین، عین الیقین و حق‌الیقین قائل شویم آن حضرت در مقام سوم است که مقام اهل بصیرت کامل است، که همه پرده‌های حقایق ادراش در همه مراتب آن به کنار رفته است و نسبت به همه‌بصیرت یقین حقی دارد. یقین حقی مرتبهای است که پروانه خود را به آتش زده و آتش شده است. کسی که خود آتش شده است دیگر دو چیز نیست. به این معنا که ما نمی‌توانیم آتش را از آتش جدا کنیم و تکنیکی قائل شویم، امام مومنان (علی) می‌فرماید من در آن مرتبه هستم که اگر همه پرده‌های ظاهری یک چیز و پرده‌های ظواهر همه‌چیز در همه مراتب حقیقت از میان برداشته شود بر یقین حقی من افزوده نمی‌شود؛ زیرا او خود را از آتش وجود الهی زده است و به یگانگی رسیده است. او دیگر در مقامی نیست که برای حقایق باشد و یا گفته شود که از ورای حقایق به حقیقت و یا حقایقی می‌نگرد؛ بلکه او در مقام: اِنه‌الْحَق نَشسته است. در این مقام، هستی یگانه است و همه‌چیز حق است و چون حق خداست پس تنها خداست که حق است و چون تنها خدا حق است پس اگر کسی حق را در همه هستی می‌بیند دیگر

اگر آدمی را در این مرتبه از آتش جدا کنیم و تکنیکی قائل شویم، امام مومنان (علی) می‌فرماید من در آن مرتبه هستم که اگر همه پرده‌های ظاهری یک چیز و پرده‌های ظواهر همه‌چیز در همه مراتب حقیقت از میان برداشته شود بر یقین حقی من افزوده نمی‌شود؛ زیرا او خود را از آتش وجود الهی زده است و به یگانگی رسیده است. او دیگر در مقامی نیست که برای حقایق باشد و یا گفته شود که از ورای حقایق به حقیقت و یا حقایقی می‌نگرد؛ بلکه او در مقام: اِنه‌الْحَق نَشسته است. در این مقام، هستی یگانه است و همه‌چیز حق است و چون حق خداست پس تنها خداست که حق است و چون تنها خدا حق است پس اگر کسی حق را در همه هستی می‌بیند دیگر

ویژگی وارثان فردوس

از نظر قرآن، خدای متعال به کرامت خویش برای همه انسان‌ها بهشت‌ها را آفریده است. هر کسی لایق و شایسته باشد در آنجا می‌رود و کسانی که شایسته نیستند به دوزخ برده می‌شوند. اما کسانی که به دوزخ برده می‌شوند، پیش از آنکه به دوزخ بروند یا آنان را ببرند، به آنها بهشت و جایگاه‌هاشان را در دوزخ بهشت نشان می‌دهند.

این بخش از بهشت که خالی مانده است، وارثانی دارد که این وارثان همان اهل بهشت هستند. از این رو خدا در سوره مومنون از وارثان فردوس سخن به میان آورده و می‌فرماید:
أُولَئِكَ هُمُ الْإِرْثُوسُونَ الَّذِینَ یَرْثُوْنَ الْفِرْدُوسَ هُم فِیْهَا یَقْبَلُونَ؛ آنندن همان وارثان هستند؛ همانان که بهشت را به ارث می‌برند و در آنجا جودان می‌مانند. (مومنون، آیات ۱۰ و ۱۱)
این وارثان بر اساس آیات نخست سوره مومنون دارای این صفات هستند: خشوع در نماز، رویگردان از بیهودگی و لغو، پرداخت زکات، حفظ عفت جز برای همسران و کنیزکار خود، امتانداری، مراعات عهد و پیمان و محافظت بر نمازها.

چارچوب‌های شرعی را طی کرد. بهترین و کامل‌ترین سیر و سلوک برای دستیابی به مقام بصیرت و برپایی قیامت صفرا و کبرای اختیاری آن است که شخص، تقوا و پرهیزگاری را اصل در زندگی خود قرار دهد. از پلشتی‌های عقلائی و عقلایی و شرعی دوری ورزیده (اعراف آیه ۲۰۱) و با تقویت ایمان واقعی دل خویش را بیدار کند. (اعراف آیه ۲۰۲). در آموزه‌های وحیانی و تفکر و تدبیر نماید (قصص آیه ۴۳) و در آیات آفاقی و انفسی بیندیشد و از پوسته‌های آن گذشته و به جای اصالت‌بخشی به پدیده‌ها آن را آفریده بنگرد. انسان‌ها اگر در هر چیزی به جای آنکه آن را پدیده‌ای جدا از آفریدگار تصور و ترسیم کنند آن را آفریده‌ای از آفریده‌های خداوند بنگرند در آن زمان است که از ظاهر و پوسته هر چیزی گذشته و به باطن و حقیقت هر چیزی می‌رسند که همان حقیقت آن یعنی خداست.

در آموزش و پرورش کنونی جهان به‌ویژه از نهضت رنسانس به بعد که می‌بایست به جای بیداری آن را به نهضت غفلت شیطنی معنا کرد، چیزهای دنیا از حالت آفریده به پدیده تغییر یافتند و مرئیان با هر چیزی تنها به عنوان پدیده برخورد کردند که در این حالت شخص تصویر درستی از چیزها به دست نمی‌آورد بلکه هر چیزی را پدیده‌ای مستقل می‌یابد و این‌گونه است که خادم‌محوری به پدیده‌محوری تبدیل می‌شود و حقیقت کم و ظواهر هر چیزی اصالت می‌یابد.

پژوهش‌های کنونی در جهان که منجر به ساخت و ابتکار و اختراعات بسیاری در دهه است مبتنی بر نگرش پدیده‌محوری است و این هرچند که آدمی را با ماده و ظواهر آن آشنا کرده ولی از حقیقت و باطن و هر چیزی دور ساخته است؛ زیرا در این نگرش انسان رنسانسی، هر چیزی را پدیده‌ای بیش نیست در حالی که می‌بایست هر چیزی را آفریده‌ای دانست تا به حقیقت و باطن آن دستس یافت. اگر کسی به چیزها به عنوان آفریده بنگرد می‌تواند افزون بر استفاده از ظاهر آن، معنویت را در خود تقویت کند و از بحران معنویتي که جهان امروز بدان گرفتار شده است رهایی یابد.

قرآن روش دستیابی به بصیرت را آن می‌داند که به هر چیزی در جهان به عنوان آفریده توجه شود و در ورای آن خداوند را دید که آفریدگار آنهاست (سجده آیه ۲۷ و نیز ق آیات ۷ و ۸)

مقام‌بصیرت و راه‌های رسیدن به آن

تفکر در آیات کتاب خداوند (اعراف آیه ۲۰۳ و جاثیه آیه ۲۰) و یا تفکر در آیات تکنونی چون شب و روز (نور آیه ۴۴) و یا گسترش زمین (ق آیات ۷ و ۸) و یا تفکر در مسئله جهاد حتی در معجزه از موسی و دیگر ابزارها عبور کرده و به خاوندی بنگرد که همه چیز را مدیریت و پرورده‌گری می‌کند و حتی موسی(ع) و عیسی(ع) به آدن وی اعجازی دارند. در حقیقت تفکر در ماذون بودن معجزه‌گران و کرامت‌آوران، عبور از ظاهر به باطن و از نگرستن صرف و ساده به پدیده‌ها به شکل درک حقایق و رویت و دیدن آفریده‌هاست. آنچه آدمی را نمی‌گذارد تا از قوه بصیرت خویش سود برد و آن را تقویت و از نور روشنگر آن بهره‌گیرد غفلت است که به معنای نادیدن چیزی است که در نزد انسان است. خداوند در آیه ۲۲ سوره قی تأکید می‌کند که مردمان خداوند را در همه چیز حتی جان خویش نمی‌بینند و از خدا که حتی از رگ گردن به آنان نزدیک‌تر است غافل هستند. مرگ اجباری است که چشمانا بصیرتی آنان را باز می‌کند و آنان را از غفلت بیرون می‌آورد. ولی اگر کسی نتواند خود این مرگ اختیاری و قیامت صفرا و بلکه کبرای خویش را برپا دارد می‌تواند نه‌تنها دارای چشم برزخی شود و ملکوت برزخی هر چیزی را بنگرد بلکه می‌تواند حقایق عالی‌تر و مراتب برتر هر چیزی را نیز دریابد و درک کند.

کسانی که دارای قوه بصیرت‌اند در مواقع بروز فتنه‌ها و غبارآلود شدن فضای حق از باطل به راحتی می‌توانند راه حق را تشخیص داده و از افتادن در دام فتنه‌انگیزان در امان باشند.

آثار بصیرت در جامعه

شناخت، آگاهی و بصیرت به مثابه چراغی است که در سیر حرکت انسان، هموار مسیر را نورانی کرده و او را از ظلمات تاریکی‌ها و تبحیر در انتخاب راه و مسیر نجات می‌دهد. حوادث و تحولات اجتماعی جامع در روزگار ما به‌قدری پیچیده و درهم تنیده شده که انسان‌های بی‌بصیرت به راحتی مسیر حرکت بالنده و تکاملی خود را گم می‌کنند و خدای ناکرده طعمه و ملبیه افراد و جریان‌های منحرف قرار می‌گیرند و از آن خدا که در مسیر اهداف شیطانی و استکباری خود استفاده می‌کنند. جریان خوارج در تاریخ اسلام و داعش در زمان حاضر و نعلهای عرفانی نوظهور نمونه بارزی از افراد بی‌بصیرتی هستند که به‌رغم ادعای دین‌مداری در مقابل مدتدیین واقعی و اصول قرار می‌گیرند و آنان را به جرم عدول از ارزش‌های دینی محاکمه و به قتل می‌رسانند.

بنابراین ضرورت دارد افراد جامعه به ویژه خواص با شناخت صحیح و عمیق آموزه‌های وحیانی و تعقل و تدبیر درباره آنها و رعایت تقوای الهی و ولایت‌محوری، بصیرت لازم و فرقان الهی را جهت شناخت حق و باطل و جریان‌شناسی‌های مختلف در جامعه به دست آورند تا در مقابله با جریان‌های فتناتی، منافق و معاند استکباری بتوانند با صلابت و اقتدار بایستند و از اسلام ناب محمدی دفاع کنند.

کسانی که دارای قوه بصیرت‌اند در مواقع بروز فتنه‌ها و غبارآلود شدن فضای حق از باطل به راحتی می‌توانند راه حق را تشخیص داده و از افتادن در دام فتنه‌انگیزان در امان باشند.

معنی فتنه در قرآن

فتنه در قرآن مجید حداقل به دو معنا آمده است:

۱- **آزمایش**

در آیه دوم سوره عنکبوت فتنه به معنای آزمایش و امتحان الهی آمده است.
«یا مردم گمان کردند همین که بگویند: ایمان آوردیم، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی را که پیش از اینها بودند از مومدیم (و اینها را هم امتحان می‌کنیم)
و این آیه فتنه به معنی امتحان و آزمایش الهی آمده است که به طور طبیعی برخی از انسان‌ها مرود شده و بعضی دیگر سرفراز و سربلند می‌شوند.

۲- **بلا، آشوب و عذاب و…**

در آیه ۲۵ سوره انفال فتنه به معنای آشوب و مقدمه بلا آمده است:
و در فتنه‌ای ببرهیزید که (بلا) آن فقط به ستمکاران شما نمی‌رسد (بلکه همه را دربر خواهد گرفت)

صفحه ۶

یک‌شنبه ۱۷ دی ۱۳۹۶

۱۹ ربیع الثانی ۱۴۳۹ – شماره۸۱۱۲

چراغ راه

پنج بلا به خاطر پنج خصلت

قال‌النبی(ص): «۵ا فشا‌فیکم خمس حل بکم خمس: اذا فشا‌فیکم الزنا کانت الزلزله، و اذا فشا‌فیکم الرباکان الخسف، و اذا منعت الزکاة هکلت البهائم، و اذا جار السلطان قحط‌المطر، و اذا حقرت الذمه کانت الدوله للمشرکین علی المسلمین.»
پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمود: هرگاه پنج خصلت میان شما آشکار شود، پنج بلا، بر شما می‌رسد. هرگاه زنکاری میان شما آشکار شود، زلزله‌های سخت در پی خواهد آمد و هرگاه رباخواری آشکار شود، به زمین فرو رفتن خواهد بود، و هرگاه زکات پرداخت نشود، چهارپایان نابود می‌شوند، و چون سلطان ستم ورزد، قطعی باران می‌آید و هرگاه ذمه و تعهد تحقیر شود، مشرکان بر مسلمانان پیروز می‌شوند.^(۱)

۱- روضةالواظلین، ج ۲، ص ۴۸۵

حکایت خوبان

معجزه آرام شدن زلزله به دست امام علی(ع)

در عهد ابوبکر زلزله‌ای آمد و مردم فزع‌تان و با شیبون نزد ابوبکر و عمر آمدند، دیدند آن دو نیز با فزع و جزع به محضر علی(ع) آمده‌اند، مردم نیز خود را به در منزل حضرت علی(ع) رساندند، علی(ع) از منزل خارج شد و به طرف مردم آمد، در حالی که از آنچه مردم به خاطرش وحشت زده و محزون بودند، اندوهی نداشت و غمگین نبود. امام(ع) حرکت کرد و مردم هم به دنبال حضرت به راه افتادند، حضرت رفت تا به تپه‌ای رسید و بر بالای آن نشست و مردم، اطراف تپه قرار و آرام گرفته و چشم به دیوارهای شهر دوخته و وحشت‌زده می‌دیدند که دیوارها می‌جنبند و در حال رفتن و آمدن هستند.

حضرت به آنها فرمود: گویا از آنچه می‌بینید به هول و وحشت افتادید؟ عرض کردند: چگونه هول و وحشت نداشت‌ه باشیم و حال آنکه هرگز مثل این صحنه را ندیده‌ایم. حضرت فاطمه(س) می‌فرماید: زید‌المؤمنین(ع) دو لب مبارک را حرکت داده و سپس دست بر زمین امده و فرمود: تو را چه می‌شود اراش، زمین آرام گرفت، مردم بیش از آن وقتی که حضرت از منزل خارج شد و به طرفشان آمد در شگفت شدند، امام(ع) به آنها فرمود: از این عمل و حرکت من تعجب کردید؟ عرض کردند: بله.

حضرت فرمودند: من کسی هستم که خداوند متعال در قرآن راجع به او فرموده است: «اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اقالها» و قال الانسان ما لها»، هنگامی که زمین به سخت‌ترین زلزله خود به لرزه درآید و بارهای سنگین اسرار درون خویش همه را از دل خاک بیرون ریزد، در آن روز انسان گوید: زمین را چه می‌شود؟ من همان کسی هستم که به زمین می‌گویند: تو را چه می‌شود. «یومئذ تحدث اخبارها»، در آن روز زمین، مردم را به حوادث بزرگ خویش آگاه می‌کند. منظور از «اخبارها» من هستم که زمین از من خبرمی‌دهد.»^(۱)

۱- العل‌الشرایع، ج ۲، ص ۵۵۶

پرسش و پاسخ

آثار بلاها (۳)

پرسش:

بلاها و مصیبت‌ها را با چه منطری باید نگاه کرد و چگونه می‌توان آثار آن را برای افراد و طبیف‌های مختلف تشخیص داد و از یکدیگر تفکیک نمود؟